

چه برخی از ناظران گفته‌اند) مخالفتی با ساخت دینی و ایدئولوژیک جامعه ندارد. نویسنده بر این نکته تأکید می‌کند که موج فلسفه‌گرایی امروزی ما دولتی نیست، هر چند پیوندها و شاخه‌هایی ترکیبی با آن را نیز نتیجه داده است. آخرین نکته‌ای که در مورد موج فلسفه‌گرایی جدید مطرح است این که، این موج به لحاظ محتوا، با موج‌های پیشین کاملاً تفاوت دارد.

۴. تمرکز موج جدید فلسفه‌گرایی بر اندیشمندانی مانند هایدگر و نیچه، تا حدودی بیانگر طبیعت این پدیدار است. هایدگر و نیچه گذشته از کاربردی که در زمان حکومت نازی‌ها بر آلمان یافتند، از این نظر هم با یکدیگر اشتراک دارند که به نقد تمدن مدرن می‌پردازند و به نوعی افول غرب را پیش‌گویی می‌کنند. هر دوی این فیلسوفان به تصویر عارف سرگشته آشنا در ایران شباهت دارند. هر چند نیچه بیشتر به عاقل مجنون‌ی مانند شبلی می‌ماند و هایدگر به استادی معقول مانند شیخ احمد جام شباهت بیشتری دارد.

گزارش مر: حسن مظلوم

قوم‌گرایی در ایران معاصر (۱) و (۲)

گفت‌وگو با: احسان هوشمند

اعتماد ملی، ش ۶۱۸ و ۶۱۹، ۲۵ و ۲۶/۱/۸۷

آقای هوشمند در این مقاله به بررسی مساله قوم‌گرایی در ایران معاصر اشاره نموده و بیان می‌دارند اولین بار است که در کشورهای غربی بحث مطالعات قومی مطرح می‌شود. اساساً مفهوم قوم در زبان انگلیسی دارای یک پیشینه منفی و نشانگر جدایی‌ها و غیر خودی تلقی کردن برخی گروه‌های اجتماعی است. و گروه‌های قومی در آن جوامع گروه‌هایی هستند که مهاجر می‌باشند، اما اساساً در جامعه ایران، همه گروه‌ها و همه مردم ایران سهمی در ساختن تمدن ایرانی داشته‌اند. اقوام ایرانی گروه‌هایی هستند که در عین اشتراکات عمیق فرهنگی با دیگر ساکنان این سرزمین، اسطوره‌های مشترک، آداب، تاریخ، رسوم، سنن، سرگذشت، منافع و در کنار آن از ویژگی‌های زبانی و ویژگی‌های مذهبی خاص خودشان برخوردارند. نویسنده در ادامه می‌گوید که بسیاری از کشورها پیوندشان به ۲۰۰ سال اخیر نمی‌رسد، در صورتی که پیوند میان اقوام ایرانی به بیش از چند هزار سال می‌رسد، در اینجا سرزمین هیچ گروهی به وسیله گروه دیگر اشغال نشده است. اتفاق مهمی که بعد از دوره صفویه در ایران رخ می‌دهد این که بعد از جنگ چالدران، مرزهای سیاسی کشور با مرزهای فرهنگی انطباقشان را از دست می‌دهند. برای اولین بار بحث سیاسی شدن اقوام به گفتمان مارکسیست‌های ایران برمی‌گردد. کمونیست‌های ایران تحت تأثیر گفتمان لنینی - مارکسی که صحبت از حقوق خلق‌ها به میان می‌آید، تحت تأثیر گفتمان مارکسیسم، تعریف‌هایی را ارائه می‌کنند. نویسنده در جمع‌بندی این دوره نسبت به دوره رضاشاه به چند نکته می‌رسد:

با آن‌که تحولات در گوشه و کنار کشور رخ می‌دهد؛ هیچ‌گاه دولت یعنی از دوره رضاشاه و محمدرضا پهلوی تا دوره بعد از انقلاب توجه نشد که شرایط ایران، شرایط ترکیه و عراق نیست. رضاشاه از مدل آتاتورک الگو می‌گیرد و توجه نداشت که نباید سیاست‌های آنجا را در اینجا عیناً اعمال کرد. نکته دوم این است که برای رصد تحولات از آن دوره، حتی امروز ما هنوز یک مرکز مطالعاتی، پژوهشی، علمی، دیپارتمان، دانشکده یا محلی که یک گروه پژوهشی که به صورت علمی، این تحولات را رصد کند نداریم. نکته بعدی این است دوره‌ای که انگلیسی‌ها در هند بودند، ایران‌زدایی از شرق و غرب و شمال ایران و... شروع می‌شود. بعضی از گروه‌های سیاسی در آذربایجان شوروی، باکو و همچنین در ترکیه و شمال عراق کم‌کم متوجه اقوام ایرانی مخصوصاً کردها و آذری‌های ایران می‌شوند. لذا کم‌کم این داستان شکل امنیتی هم پیدا می‌کند و البته به ابعاد فرهنگی و اجتماعی آن توجه نشده است. مطلب دیگر این‌که چون امکان مشارکت گسترده مردم در تعیین سرنوشت خودشان برای یک نظام دموکراتیک مهیا نبوده عملاً از مشارکت مردم، از شکل‌گیری نهادهای مدنی خبری نیست و طبیعتاً واکنش‌هایی هم شکل می‌گیرد.

در تقویت فرهنگ ملی از راهکارهای علمی در این دوران مدد گرفته نشد. ضمن آن‌که ویژگی فرهنگی اقوام به عنوان جزیی از سرمایه ملی هم انگاشته نشد. همچنین امکان مفاهمه جدی روشن‌فکران و اهل علم و فرهنگ کشور در گوشه و کنار کشور به عنوان یک ضرورت ملی مورد توجه قرار نمی‌گیرد. و روند ناموزون توسعه در کشور موجب می‌شود که گوشه و کنار این مملکت بی‌بهره باشند یا بهره کمی از توسعه کشور ببرند، پس توسعه نیافتگی بخش‌هایی از ایران ویژگی قومی ندارد. به نظر نویسنده در حوزه فرهنگ یک نگرانی جدی بروز می‌کند. در میان اصلاح‌طلبان یک استراتژی جامع در سطح ملی در خصوص خرده فرهنگ‌های ایرانی و اقوام ایرانی به چشم نمی‌خورد و بسیار منفعلانه برخورد می‌شود؛ یعنی هیچ ایده ملی‌ای که بتواند هم مشارکت همه ایرانی‌ها را جذب کند و هم با رویکردها و ندهای تجزیه‌طلبانه مرز خودش را تفکیک کند، بروز پیدا نمی‌کند؛ یعنی هم مشارکت را تقویت و هم تکلیف خودش را با تجزیه‌طلبی روشن کند. به نظر نویسنده این نکته مهمی است که در گفتمان‌های اصلاح‌طلبی به سادگی از آن گذشتند. ما یک چالش عمده داریم. بعضی از این جمهوری‌های تازه استقلال یافته شوروی، مثل ازبکستان یا جمهوری آذربایجان فعلی و ترکیه کار فرهنگی روی اقوام ایرانی انجام می‌دهند. در این میان وظیفه چند ارگان مثل وزارت خارجه، صداوسیما و رسانه است که اگر در گوشه و کنار مملکت، یعنی در بیرون از مرزهای مملکت از این اتفاقات رخ می‌دهد، بایستی اطلاع‌رسانی شود و مردم را آگاه کنند. تأسیس یک مرکز برای رصد تحولات سیاسی و قومی بسیار حائز اهمیت است.

ایشان در ادامه می‌آورند که: در کنار اینها به نظر می‌آید چند رویکرد اصلی برای حل و

فصل موضوع به صورت نسبی بسیار حائز اهمیت است.

۱. تقویت مشارکت عمومی، آزاد و عادلانه در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی

و....

۲. محوریت‌زدایی و توجه به مناطق مرزی در ساختار اقتصادی کشور به خصوص توجه به توسعه متوازن، شناسایی استعدادهای مناطق. نکته بعدی به نظر می‌آید بالا بردن اختیارات استانداران و اختیارات مسؤولان محلی می‌تواند بخشی از ناکارآمدی نظام توسعه و اداری کشور را جبران کند. باید در نظام آموزش عمومی، درسی و کتاب‌هایی به نام ایران‌شناسی یا مبانی ایران‌شناسی گنجانده شود. چشم‌انداز مطلوب برای مناطق قومی باید ترسیم کرد و براساس آن برنامه‌ریزی کرد و البته رویکردهای سنتی را هم بایستی به نقد گذاشت. مجموعاً به نظر می‌آید در این حوزه بیشترین بار انتقاد به دوش مسؤولان است، چون بیشترین مسؤولیت در جامعه ایران متوجه دولت است.

گزارش م. حسن کتلو

جدال ذهن انسانی و عقل الاهی

سیدحسین نصر / امیرحسین ذکری

ایران، ش ۳۸۹۲، ۸۷/۱/۱۵

آقای نصر در این مقاله به بررسی تفکر مدرن و تفکر اسلامی اشاره کرده‌اند. به نظر ایشان کمتر موضوعی به اندازه تقابل میان اسلام و تفکر مدرن منجر به مباحثات داغ و شورانگیز در میان مسلمانان امروز شده است. چون تعاریف و واضحی از واژه‌های مورد بحث در دست نیست و دقت نظری نیز در عوامل و نیروهای شکل گرفته اعمال نشده، این مناظرات و مجادلات، موجب اتلاف نیروی عظیمی از مسلمانان و دانشجویان علوم اسلامی شده است. از دیگر دلایل عقیم ماندن بحث، احساس روانشناختی حقارت و ناتوانی در مقابل دنیای مدرن است. عدم وضوح، دقت و صراحت در طرح‌های فکری و زمینه‌های هنری (که خود از خصیصه‌های دنیای مدرن است) موجب شده که درک مسلمانان از مدرنیسم دچار خلل شود، لذا پذیرش یارد آن نیز بر بنیان و اساس صحیحی استوار نباشد، واژه «مدرن» نزد ما هر چیزی است که از عالم بالا، از اصول تغییرناپذیر حاکم بر کائنات (که از طریق وحی (به معنای عام آن) به انسان تعلیم داده شده) بریده و منفک باشد. بدین ترتیب، مدرنیسم در تضاد با سنت و دین قرار می‌گیرد. سنت، متضمن هر چیزی است که سرچشمه الاهی دارد و دربرگیرنده همه تجلیات آن در سطح و مرتبه انسانی است. در تقابل با سنت «مدرنیسم» قرار دارد که معرفت‌ساختی انسانی صرف و حتی مادون انسانی است و همه عرصه‌هایی را دربر می‌گیرد که از سرچشمه الاهی منقطع شده‌اند.